

نقد
اقتصاد سیاسی

رد عنصر فلسفی مارکس در اکوسوسیالیسم

نقد کتاب اکوسوسیالیسم مارکس نوشته‌ی کوئل سایتو



رون کلچ

ترجمه‌ی س. صالحی

نقد اقتصاد سیاسی

مردادماه ۱۳۹۷

...اگر به طور دقیق‌تری به تعریف کار از خودبیگانه بنگریم، به کشف مهمی دست می‌یابیم: چیزی که در اینجا توصیف شده، فقط یک موضوع صرفاً اقتصادی نیست، [بلکه] از خودبیگانگی انسان، فروگاهی زندگی، تباهی و از دست رفتن واقعیت انسانی است... در برآمدی از ایده‌ی ذات انسان و تحقیق‌یابی آن، که مارکس و در جدل با هگل مطرح کرد و بسط داد، یک فاکت ساده‌ی اقتصادی به عنوان تباهی ذات انسان و از دست رفتن واقعیت انسانی بروز می‌یابد.

هربرت مارکوزه

طبیعت جسم غیراندام‌وار انسان است... این که زندگی مادی و معنوی انسان با طبیعت در پیوند است، به این معنا است که طبیعت با خود در پیوند است، چراکه انسان نیز بخشی از طبیعت است. از آن‌جا که کار از خودبیگانه انسان را از ۱. طبیعت و ۲. خود انسانی‌اش، کارکردهای فعال‌اش و فعالیت‌های زندگی‌اش جدا می‌نماید، به همین ترتیب او را از نوعیت انسانی‌اش بیگانه می‌سازد... تمام خصوصیت یک نوع... در خصوصیت فعالیت‌های زیستی‌اش قرار دارد، و خصوصیت نوع انسان فعالیت آزاد و آگاهانه است... زندگی و هستی او صرفاً وسیله‌ای می‌گردد برای زندگی کردن.

کارل مارکس

کوهی سایتو* در [کتاب خود با نام] «اکوسوسیالیسم کارل مارکس: سرمایه، طبیعت و نقد ناتمام اقتصاد سیاسی» (مانتلی ریویو پرس، ۲۰۱۷)، دفترهایی از تحقیقات منتشرنشده‌ی مارکس و نگرانی‌های فزاینده از تأثیر مخرب سرمایه‌داری بر محیط زیست را به خوانندگان ارائه می‌کند. مارکس جلد یک «سرمایه» را برای چاپ نخست در سال ۱۸۶۷ تهیه کرده بود. بسیاری از این دست‌نوشته‌ها بخشی از تحقیقات مارکس برای نوشتن جلد‌های دوم و سوم سرمایه بود که او بخشی از آن را آماده کرد، اما هرگز تکمیل نکرد.

در آغاز، جنبش علیه تخریب محیط زیست در نظام سرمایه‌داری دیدگاه سوسیالیستی مارکس را به عنوان یک نظریه‌ی متخاصم مردود می‌دانست. پس از آن، حجم فزاینده‌ای از آثار «اکوسوسیالیستی» درباره‌ی اعتبار نظریه‌ی مارکس و مفهوم سوسیالیسم برای نجات محیط زیست به وجود آمد. سایتو، با آن که زیر بار گرایش‌های ضد فلسفی‌اش است، مطرح می‌سازد که نقد کاملاً اندام‌وار مارکس از سرمایه‌داری و دیدگاه سوسیالیستی‌اش از آینده را می‌توان به طریقی به دنیای مادی پیوند داد تا بتوان از پس چالش بحران زیست‌محیطی امروزین برآمد.

سایتو به دست‌نوشته‌های ۱۸۴۴ مارکس و «رابطه‌ی میان انسان و طبیعت به‌عنوان هسته‌ی اصلی نظریه‌ی معروف او درباره‌ی ازخودبیگانگی»، مراجعه می‌کند. متأسفانه [در کتاب سایتو]، «نظریه‌ی معروف ازخودبیگانگی» مارکس، که او با طرح آن، همه‌ی [تاریخ] تکامل انسان — پیش‌سرمایه‌داری تا سرمایه‌داری — را مورد نقد قرار می‌داد، فقط با «زندگی ازخودبیگانگی مدرن» مربوط دانسته می‌شود. سایتو مخالفت خود با «زندگی ازخودبیگانگی مدرن» را در «فروپاشی شدید وحدت اندام‌وار اولیه میان انسان و طبیعت» بیان می‌کند. (اکوسوسیالیسم کارل مارکس، ک. سایتو، ص. ۱۴)

«وحدت اندام‌وار» که سایتو از مارکس نقل می‌کند، «میان کار و شرایط کار است» که در اشکال گوناگون پیش‌سرمایه‌داری وجود داشته و در نظام سرمایه‌داری از هم منفک می‌شود. «نفی در نفی» مارکس، در این جا «تجدید مثبت وحدت اولیه در سطحی بالاتر» است. (همانجا ص. ۵۰) سایتو ادعا می‌کند که در سال ۱۸۵۷ مارکس در گروندریسه مفهوم «تعامل متابولیک کار با طبیعت» را که می‌تواند «وحدت اولیه» را بازگرداند، جایگزین فلسفه می‌کند. (همان جا ص. ۶۷) در گروندریسه، شیوه‌ای که وحدت [کار و طبیعت در اشکال] پیش‌سرمایه‌داری توسط جامعه و اشکال متفاوت مناسبات اجتماعی‌اش «میانجی» می‌شود، تشریح می‌گردد. (مجموعه آثار، ج. ۲۸، ص. ۴۰۹) سایتو نقد بی‌رحمانه‌ی مارکس از هر کدام از این اشکال را نادیده می‌گیرد. مهم‌تر از همه آن است که، وحدت [کار و طبیعت در] اشکال اجتماعی پیش‌سرمایه‌داری «پیشاپیش برای فرد تعیین شده»، که مناسبات او با طبیعت و «دیگر همکارانش» را تحدید می‌نماید. این محدودیت به فروپاشی اشکال اجتماعی گوناگون و چندگانه‌ی پیش‌سرمایه‌داری

منجر می‌شود، که فاقد هر نوع مفهومی از «رشد کامل و آزاد فرد و هم‌چنین جامعه» است. (مجموعه آثار، ج. ۲۸، صص ۴۱۱-۴۱۰)

دیدگاه انتقادی گروندریسه به اشکال پیش‌سرمایه‌داری، طنین‌انداز عنصر فلسفی تفکیک‌ناپذیر «نظریه‌ی معروف کار از خودبیگانه» مارکس است. برای نمونه، سایتو با نقل از هربرت مارکوزه و اریک فروم از در مخالفت با مارکسیست‌های انسان‌باور برمی‌آید، که «کار از خودبیگانه» برای آن‌ها یک نقطه‌عطف فلسفی است. جدل سایتو تنها در تقابل با مارکسیست‌های انسان‌باور نیست؛ [بلکه هم‌چنین مغایر] با دیدگاه مارکس در دست‌نوشته‌های ۱۸۴۴ اوست که «مالکیت خصوصی» و «روابط بیرونی کارگر با طبیعت و خودش» را نه علت، بلکه «نتیجه»ی کار از خودبیگانه می‌داند. (سایتو، ص. ۳۴؛ مجموعه آثار، ج. ۳، صص ۲۷۹-۲۸۰)

پاسخ سایتو این است، که در جست‌وجوی «بیهوده برای یافتن... منطق و تاریخ دقیق پیدایش کار از خودبیگانه» — شدت‌بخشی دوجانبه‌ی «مالکیت خصوصی» و «کار از خودبیگانه» — هیچ‌کس به چیزی فراتر از «علت و معلول» نرسیده است. (سایتو، ص. ۳۵) تأکید مارکس به نقطه‌ی «پیدایش» [یک پدیده] نیست، به‌ویژه از منظر توالی بی‌نهایت علت و معلولی. تأکید مارکس بر این نقطه، در رابطه با بیگانگی‌ایی که وجود دارد، این بود که چه‌طور «این بیگانگی ریشه در ماهیت تکامل انسان» دارد. به این معنا که، نقطه‌ی آغاز نه اشکال بیرونی هم‌چون مالکیت، بلکه تضاد کار با خودش است. (مجموعه آثار، ج. ۳، ص. ۲۸۱) چنان که مارکس نشان داد، «تکامل انسان» از طریق گذر از موانع رودرروی هستی انسان صورت می‌پذیرد، موانعی در برابر «فعالیت‌های زندگی» ویژه‌ی انسان، «فعالیت‌های زندگی آگاهانه و آزاد». این تعریف از هستی انسانی، چیزی نیست که برای انسان تا به حال «به‌طور بی‌واسطه پدیدار شده باشد». (مجموعه آثار، ج. ۳، ص. ۲۷۶) به بیان دیگر، ماهیت «تکامل انسان» رویارویی جسورانه‌ی هستی انسانی با میانجی‌های مشخص است.

گسست «وحدت اولیه»ی سایتو از جهان‌شمولی مارکس

سایتو، با تکرار این افسانه که جهان‌شمولی مارکس همان «موجود نوعی» لودویگ فویرباخ است، چرا که آن‌ها هر دو از این اصطلاح استفاده کرده‌اند، از جهان‌شمولی فلسفی مارکس می‌گسلد. عنصر فلسفی دست‌نوشته‌های ۱۸۴۴ مارکس از هستی‌انسانی جهان‌شمول آغاز می‌گردد، [هستی‌ای] که به‌طور مداوم به خود ویژگی می‌بخشد. مفهوم ایستای فویرباخ از «موجود نوعی» فاقد هر گونه دخالت نقادانه در سیاست و یا «مجموعه مناسبات اجتماعی» واقعی است. مارکس می‌گوید، مناسبات اجتماعی مدرن و یا به‌طور مشخص تمامی مناسبات اجتماعی انسانی، بر اساس میانجی‌گری «قدرت انتزاع» موجودیت می‌یابند. (مجموعه آثار، ج. ۳۰، ص. ۲۳۲) سایتو نقد مارکس را از موجود نوعی فویرباخ نقل می‌کند، که مناسبات انسانی را فقط [مفاهیم] جهان‌شمول ثابت هم‌چون «عشق» می‌داند که به‌وسیله‌ی مذهب به صفات الهی تعیین یافته (سایتو، ص. ۵۸)، اما به نادرستی می‌گوید که مارکس این دیدگاه را در سال ۱۸۴۴ داشت. (همان‌جا ص. ۳۲) انتزاعیات مربوط به الهیات ثابت نیستند و تاریخ خودشان را دارند و در هر صورت [مفهوم] جهان‌شمول مارکسی نیستند. [مفهوم] جهان‌شمول مارکس، هستی انسانی یا «موجود نوعی»، در هیچ‌یک از مراحل تکامل هرگز به‌طور بی‌واسطه پدیدار نمی‌شود، تا چه رسد به صفات ثابت الهی، و همواره در حال ویژگی‌بخشی به خویش است.

سایتو برخی تحقیقات منتشرنشده‌ی مارکس بر روی داده‌های تجربی در زمان خود جدید را در باره‌ی تأثیرات سرمایه‌داری بر محیط زیست، و به ویژه مطالعات یوستوس فرایهر فون لیپیگ^۱ در مورد کاستی کشاورزی صنعتی برای تجدید ظرفیت حیاتی زمین، را به خوانندگان ارائه می‌کند. سایتو اولین کسی نیست که یک «وحدت اولیه» [کار و طبیعت] را در شکل داده‌های تجربی جدید رودرروی بشریت گرفتار در نظام سرمایه‌داری قرار می‌دهد. به این ترتیب، آینده‌ی بشریت بازگشت به گذشته در سطحی بالاتر است.

تحقیقات برجسته و ژرف مارکس در زمینه‌های وسیع و متنوع بر روی داده‌های تجربی‌ایی که در آن زمان بیرون آمد، مارکسیست‌های پسامارکس از جمله فریدریش انگلس را سردرگم کرد. مارکس در دفترهای قوم‌شناسی^۲ خود در ۱۸۸۰، به‌طور عمیق به مطالعات انسان‌شناسی آن زمان می‌پردازد، از جمله روابط مرد و زن در اشکال پیشاسرمایه‌داری. دیدگاه انتقادی مارکس از اشکال اجتماعی پیشاسرمایه‌داری، تداوم روش او بود؛ او در سال ۱۸۴۴ جهان‌شمولی هستی‌انسانی را روشن ساخت، نه با تبیین [مفهوم] «کار»، بلکه با تبیین رابطه‌ی مرد و زن به عنوان بنیادین‌ترین [رابطه]. مارکس در حالی که به برخی برتری‌های نقش زنان در اشکال پیشاسرمایه‌داری در مقایسه با مناسبات مدرن ارجح می‌نهاد، لیکن با هشجاری به محدودیت‌های رشد آزاد زنان نیز اشاره می‌کند. ارزیابی انتقادی مارکس نشان داد که چه‌گونه حتی اشکال نسبتاً برابر تقسیم کار اجتماعی جنس‌ها [مرد/زن]، آماده‌ی امحا شدن و تبدیل آن به ضد خود و یا کاست بودند.

رایا دونایفسکایا، اختلاف زیادی میان دفترهای قوم‌شناسی مارکس و «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» انگلس، که پس از مرگ مارکس و به‌احتمال براساس دفترهای قوم‌شناسی مارکس نگاشته شده، می‌یابد. بررسی‌های دونایفسکایا از تعداد زیادی از نوشته‌های جدید انسان‌شناسی مارکس، نشان می‌دهد که مارکس در انتهای زندگی‌اش غرق مطالعات گسترده درباره‌ی تأثیرات ویرانگر سرمایه‌داری بر زمین بوده است: «تا به حال هیچ تجربه‌گرایی بزرگتر از دیالکتیسم بزرگ "کارل مارکس" نبوده است.» انگلس نیز، هم‌چون اکنون سایتو تحت تأثیر داده‌های تجربی، به وحدت اولیه بازمی‌گردد و «منشاء خانواده...» را با ذکر دیدگاه لویس هنری مورگان^۳ که «آینده فقط "مرحله‌ی بالاتری" از کمونیسم اولیه خواهد بود»، به پایان می‌برد.

«پیدایش» از خودبیگانگی مدرن و روش مارکسی «قدرت انتزاع»

«سرمایه»ی مارکس هیچ توالی بی‌نهایتِ علت و معلولی و هیچ /بهامی درباره‌ی «منطق و تاریخ دقیق پیدایش» از خودبیگانگی مدرن را نشان نمی‌دهد. تنها «پیدایش» مطلق مربوط است به مفهوم «سلول» در جامعه‌ی

سرمایه‌داری، شکل کالایی تولید «خود» نیروی کار (کاپیتال، ت.بن فاکس، ص. ۱۶۴) که به لحاظ تاریخی به‌عنوان مبادله‌ی پایاپای در فواصل میان اشکال پیش‌سرمایه‌داری به‌وجود آمد. روشی که مارکس سخت‌کوشانه از طریق «قدرت انتزاع» دنبال می‌کند (همان‌جا ص. ۹۰)، و جزئیات خود-تمایزی منطقی این سلول، توسط مارکسیست‌های پس از مارکس اکثراً نادیده گرفته و یا حتی نکوهش می‌شود. این مارکس بود که تمامی مسیر تکامل انسان و تضاد مطلق را در «ازخودبیگانگی مدرن»، که در ابتدا چیزی بی‌آزار به‌نظر می‌رسید، دریافت.

بر طبق منطق ذاتی کالا، نیروی کار انسانی تبدیل به کالا شد؛ و کسانی که فقط دارای نیروی کار خود هستند، باید آن را برای زنده ماندن به فروش برسانند. فعالیت‌های زندگی در مکان کار صرفاً به وسیله‌ای برای زنده ماندن تبدیل می‌شود، که با الزامات ازخودبیگانگی انباشت سرمایه کنترل می‌گردد. این واقعیت از خود - بیگانه‌ساز «وهم‌آمیز»^۴ هم‌زمان با آغاز جنینی شکل کالایی، تا آن اندازه که تولیدکنندگان کالاها به خاطر یک انتزاع، میانگین زمان کار و یا زمان کار اجتماعاً لازم، که «درون» کالاها تولیدشده توسط آن‌ها مادیت می‌یابد، با یکدیگر مرتبط هستند، حضور دارد. مارکس می‌نویسد: «شکل کالایی و رابطه‌ی ارزشی محصولات کار که در آن ظاهر می‌شود، مطلقاً هیچ ارتباطی با ماهیت فیزیکی کالا و روابط مادی ناشی از آن ندارد.» (همان‌جا ص. ۱۶۵)

واقعیت سرمایه‌داری بیش از حد ذهنی و کلاً بی‌ارتباط با محدودیت‌های مادی است. محدودیت‌های مادی نگران‌زا می‌بایستی از خارج به آن وارد شود؛ یا از طریق مبارزات طولانی برای روز کاری به‌هنگار در زمان آغاز سرمایه‌داری که سه نسل از کارگران را یک‌جا به‌کار می‌کشید و سلطه‌ی سرمایه در محل کار انسان را موجودی بی‌رحم می‌کرد و هر زمان که انسان‌ها دیگر مورد نیاز نبودند آن‌ها را دل‌خواهانه اخراج کرده به فلاکت می‌انداخت؛ و یا از طریق [تأثیرات] دفع زباله‌ها [ی صنعتی] در محیط‌زیست [و تخریب آن]. «قدرت انتزاع» راهبرد مارکس برای مخالفت مطلق با شکل کالایی و طرح ایده‌ی «کار آزاد همبسته» گردید، که در آن «روند زندگی اجتماعی» و هم‌چنین متابولیسم انسان با طبیعت «شفاف» می‌شود. (همان‌جا ص. ۱۷۳)

ایده‌ی آزادی مارکس و انقلاب مداوم چندبعدی

اولین نکته‌ای که مارکس در ۱۸۷۵ در نقد برنامه‌ی گوتا به آن معطوف می‌شود، انتقاد از روش [احزاب] چپ زمان خود بود؛ طرفداران لاسال بدون در نظر گرفتن طبیعت، با گفتن این که تمام ثروت ناشی از کار است، بازتاب‌دهنده‌ی نگاه بیش از حد ذهنی سرمایه به کار بودند. (مجموعه آثار، ج. ۲۴، ص. ۸۱) مارکس به ستایش از توده‌های پاریس می‌پردازد، که در سال ۱۸۷۱ تولید اجتماعی خود را در شکل جدیدی از جامعه‌ی اشتراکی غیردولتی سازماندهی کردند. مارکس در «نقد برنامه‌ی گوتا»، اصول سازمانی جامعه‌ی پسامریمه‌داری را مطرح می‌سازد. یکی از این اصول، در مباحثات میان مارکوزه و دونایفسکایا مورد توجه قرار گرفت: «... پس از آن که کار، از یک وسیله‌ی صرف برای زیستن، خود تبدیل به یک نیاز ضروری برای زندگی می‌گردد.» (مجموعه آثار، ج. ۲۴، ص. ۸۷) مارکس در این زمینه که چه وضعیتی پس از گذار انقلابی از واقعیت معکوس شکل کالایی اتفاق خواهد افتاد، به عنصر فلسفی خود در نوشته‌های ۱۸۴۴ بازمی‌گردد: فعالیت زندگی به‌عنوان اراده‌ی آزاد، در تمایز با فعالیت‌های زندگی به‌عنوان وسیله‌ای صرفاً برای خودش.

عنصر فلسفی دست‌نوشته‌های ۱۸۴۴ مارکس، آن نوع «نفی در نفی» را مشخص می‌کند، که مشخصاً با مخالفت فرد در برابر انتزاع موجود، و حتی با مخالفت در برابر انتزاعی که همانند شکل ارزشی مالکیت خصوصی هولناک است، تعریف نمی‌شود. تنها از طریق نفی در نفی در شکلی از «نفی خود-معطوف» است که «انسان‌باوری مثبت... خودمحرک» پدید می‌آید. این «کنش واقعی... برآمد آگاهی نوعی و زندگی نوعی» است. ایده، به‌عنوان «فعالیت زندگی» انسان دیگر از موجود انسانی منفک نمی‌شود، چنان‌که به عقیده‌ی مارکس در مورد هگل (مجموعه آثار، ج. ۳، ص. ۳۴۲) و فویرباخ (همان‌جا، ج. ۵، ص. ۳) رخ داد.

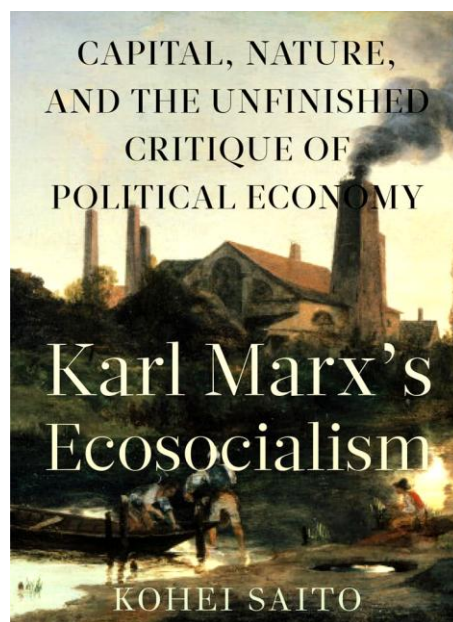
امروز، که مسئله‌ی بقای انسان مطرح است، از نابودی محیط زیست تا جنگ‌های ناشی از نظامی‌گری اذهان، مبارزه برای مناسبات جدید انسانی تمام جنبه‌های فعالیت‌های روزمره‌ی زندگی را فراگیر می‌شود: در رابطه با

طبیعت، در کلاس‌های درس، در خانه‌ها، در خیابان‌ها، و در محل کار. یک دیالکتیک وحدت‌یابنده در مفهوم مارکسی هستی‌انسانی بنیان یافته، که خود مخالفت مطلق با اشکال از خودبیگانگی بشر از موجودیت اجتماعی‌اش است. انقلاب مداوم مارکس معتبرتر از همیشه برای تحقق ایده‌ی مداوم خودگستر در بازشناسی انسانیت انسان با انتخاب آزادانه‌ی فعالیت‌های روزمره‌اش است. این فراتر از هرگونه مرحله‌بندی است، از جمله این که انقلاب خود هدف جنبش گردد.

* Kohei Saito. دارای دکترای فلسفه از دانشگاه برلین و استادیار اقتصاد سیاسی دانشگاه اوزاکا. محقق مارکسیست است که در جمع‌آوری و ویراستاری آثار مارکس و انگلس هم‌کاری می‌کند.

پیوند با منبع اصلی:

Ron Kelch, [Saito's ecosocialism rejects Marx's philosophic moment](#), News and Letters, July-August 2018.



یادداشت‌ها:

1. Justus Freiherr von Liebig
2. Ethnological Notebooks
3. Lewis Henry Morgan
4. phantasmagoric